

## نقد و بررسی ویژگی‌های حقوق بشر

محمد سالم محسنی

دکترای فلسفه اسلامی جامعه المصطفی العالمية.

ms.muhsnei@yahoo.com

### چکیده

حقوق بشر ویژگی‌هایی دارد که آن را از دیگر حق‌ها متمایز کرده و اهمیت زیادی به آن بخشیده است. پژوهش حاضر با هدف نقد و ارزیابی این ویژگی‌ها به مطالعه و بررسی آنها پرداخته و یازده ویژگی را برای حقوق بشر استنتاج کرده است که از میان آنها برخی مقبول و موجه‌اند و برخی دیگر توجیه معقولی ندارند. از آنجا که حقوق بشر به انسان بودن انسان مربوط می‌شود و جز انسان بودن دیگر هیچ وصف و عنوانی در آن لحاظ نمی‌شود، می‌توان ویژگی‌های طبیعی بودن، اخلاقی بودن، مهم بودن، تساوی، جهان‌شمولی و بدیهی بودن را برای آن اثبات و توجیه کرد؛ اما برخی ویژگی‌های دیگر مانند سلب‌ناپذیری، مطلق بودن، مرتبط بودن، وابستگی و تقسیم‌ناپذیری به دلیل اشکالاتی که بر آنها وارد است، به صورت کلی نمی‌توانند درست و توجیه‌پذیر باشند بلکه تنها در معنا و تفسیر خاصی قابل تبیین و توجیه خواهند بود.

**کلیدواژه‌ها:** ویژگی‌های حقوق بشر، طبیعی بودن، جهان‌شمولی، مهم بودن، اخلاقی بودن، سلب‌ناپذیری.

## مقدمه

حقوق بشر به حق‌هایی اطلاق می‌شود که هر انسانی به صرف انسان بودن دارد و برای حفظ حیثیت و کرامت بشر و حمایت از آزادی‌های او ضروری است. واژه حقوق در اصطلاح حقوق بشر، جمع حق است. حقوق بشر از نظر مفهومی مانند دیگر حق‌ها بوده و تفاوتی با آنها ندارد، اما آنچه این حقوق را از حق‌های دیگر متمایز کرده و اهمیت زیادی به آن بخشیده است، ویژگی‌های آن است. این حقوق به دلیل همین ویژگی‌ها امروزه در عرصه بین‌المللی جایگاه مهمی یافته است. چنان‌که بهره‌مندی از آن جزء خواسته‌های اساسی افراد شمرده می‌شود و دولت‌ها نیز می‌کوشند خود را حامی حقوق بشر نشان داده و از متهم شدن به نقض آن بپرهیزند.

بنابراین، پرسش تحقیق حاضر این خواهد بود که ویژگی‌های حقوق بشر چیست و چگونه قابل تبیین و توجیه است؟

اگرچه ویژگی‌های حقوق بشر در اعلامیه‌ها و میثاق‌های بین‌المللی مربوط به آن مطرح شده و در برخی نوشته‌های حقوقی و فلسفه حقوق نیز درباره آن بحث شده، پژوهش مستقلی در نقد و ارزیابی آن انجام نشده است. از این جهت، مقاله حاضر در جایگاه خود می‌تواند جدید به‌شمار آید. همچنین، جایگاه ویژه حقوق بشر در نظام حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی و نقش آن در حفظ کرامت انسان و آزادی‌های فردی و اجتماعی، اهمیت و ضرورت پژوهش را نیز روشن می‌کند. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با مطالعه در اسناد حقوق بشر و دیدگاه اندیشمندان این حوزه، یازده ویژگی را برای حقوق بشر برشمرده و نقد و ارزیابی کرده است.

## مفهوم‌شناسی حقوق بشر

برای نقد و بررسی ویژگی‌های حقوق بشر ابتدا لازم است مفهوم حقوق بشر به درستی تعریف شده و کاربردهای آن روشن شود. چون با توجه به رویکردهای مختلف که به این حقوق وجود دارد، ممکن است این مفهوم در معانی و اصطلاحات گوناگون به کار گرفته شود که عدم تفکیک بین آنها سبب خلط بحث و گرفتار شدن در دام مغالطه لفظی خواهد شد؛ بنابراین، نخست مفهوم حقوق بشر را تعریف کرده و به بیان اصطلاحات آن می‌پردازیم و در نهایت، مشخص خواهیم کرد که در بحث حاضر کدام معنا و اصطلاح قصد می‌شود.

با توجه به رویکردها و نگرش‌های گوناگون برخاسته از مبانی دینی، فلسفی و حقوقی در بیان معنا و ماهیت حقوق بشر، تعریف یگانه از آن که مورد اجماع همه باشد، امری دشوار به نظر می‌رسد.

در تعریف این حقوق در غرب بیشتر دو رویکرد حاکم است، یکی تفکر مکتب حقوق طبیعی و دیگری تفکر مکتب‌های حقوقی پوزیتیویستی. در رویکرد اول، به حقوق بشر به مثابه حق‌های طبیعی نگریسته می‌شود؛ در حالی که در رویکرد دوم، حقوق بشر به‌عنوان حق‌های برخاسته از توافق و قرارداد به‌شمار می‌آید.

از جمله تعریف‌هایی که با رویکرد حقوق طبیعی صورت گرفته است، می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۱. حقوق بشر حق‌هایی هستند برخاسته از طبیعت بشر که انسان‌ها صرفاً به‌خاطر انسان بودن از آنها بهره‌مند می‌شوند، بدون ملاحظه هر نوع حق و تکلیفی که افراد ممکن است به‌عنوان شهروند، یا اعضای یک خانواده یا به‌عنوان بخشی از سازمان‌های خصوصی و عمومی و انجمن‌ها بهره‌مند باشند. (Donnelly, 2007a: p 21).

۲. «حقوق بشر به معنای امتیازات کلی است که هر فرد انسانی طبعاً دارای آن است» (فلسفی، ۱۳۷۴: ص ۹۵).

۳. «حقوق بشر توانایی‌هایی طبیعی است که طبیعت روحی و عقلی و غریزی و جسمانی آدمی آن را اقتضا دارد» (الدباس و أبوزید، ۲۰۱۱: ص ۲۶).

۴. حقوق بشر مجموعه حق‌های طبیعی است که در تملک انسان بوده و با طبیعت او همراه است. انسان همیشه این حقوق را با خود دارد، اگرچه به‌طور کامل شناسایی نشده باشد یا حتی از سوی حکومتی نقض شود (الدباس و أبوزید، ۲۰۱۱: ص ۲۷).

اما در رویکرد پوزیتیویستی، حقوق بشر در چهارچوب حقوق موضوعه معنا و تعریف می‌شود؛ چنان‌که در این تعریف می‌خوانیم:

«حقوق بشر عبارت است از مجموعه امتیازات متعلق به افراد یک جامعه و مقرر در قواعد موضوعه که افراد به اعتبار انسان بودن و در روابط خود با دیگر افراد جامعه و با قدرت حاکم، با تضمینات و حمایت‌های لازم، از آن بهره‌مند هستند» (هاشمی، ۱۳۸۴: ص ۱۲).

بعضی در تأیید این دیدگاه گفته‌اند: امروزه حقوق بشر ماهیتاً حق‌های قانونی تلقی می‌شود که در حقوق موضوعه قابل مطالعه بوده و به‌طور عمده، حقوقی هستند که از سوی افراد آدمی در برابر دولت‌ها قابل ادعا و مطالبه‌اند. این حقوق استحقاق‌های شخص انسانی است که در قانون پذیرفته شده است؛ بنابراین، حقوق بشر باید متمایز از حقوق اخلاقی صرف که تعهدات غیرالزامی

و تکالیف مذهبی‌اند، تلقی شود (بادرین، ۱۳۸۴: ص ۲۲۲).

اما در تعریف‌هایی که با رویکرد دینی صورت گرفته، به منشأ الهی حقوق بشر نیز اشاره شده است؛ چنان‌که در این تعریف آمده است:

«حقوق بشر، حقوق بنیادین و پایه‌ای است که هر انسان از آن جهت که انسان است، فارغ از رنگ، نژاد، ملیت، جغرافیا و اوضاع و احوال اجتماعی یا میزان قابلیت و صلاحیت ممتاز و فردی و هر عنوان عارضی دیگر بر او، از خداوند دریافت کرده است» (باقرزاده، ۱۳۸۴: ص ۵).

مجموع تعریف‌هایی که درباره حقوق بشر بیان شد، نشان می‌دهد که همه آنها در این مسئله توافق نظر دارند که حقوق بشر حق‌های بشری انسان است و هر انسانی صرفاً از جهت انسان بودن از آنها بهره‌مند می‌شود؛ اما در ماهیت و منشأ آن اختلاف نظر دارند. در رویکرد پوزیتیویستی، حقوق بشر برخاسته از وضع و توافق تلقی می‌شود که در قوانین و معاهدات شناخته شده و اعتبار یافته است، در حالی که در رویکرد حقوق طبیعی برخاسته از طبیعت و فطرت بشر خوانده شده و به حکم عقل ضروری شمرده می‌شود، چه در قوانین و مقررات حقوقی شناسایی شده باشد یا نه. اما در رویکردی دینی، حقوق بشر حق‌های فطری دانسته می‌شود که خاستگاه الهی دارد و خداوند آنها را اعطا کرده است (ر ک: جوادی آملی، ۱۳۸۳: صص ۱۱۱ و ۱۱۶).

بحث دیگری را که می‌توان در مفهوم‌شناسی حقوق بشر مطرح کرد این است که اصطلاح حقوق بشر به لحاظ مصداقی به کدام حق‌ها و نظام حقوقی اشاره دارد؟ آیا این مفهوم تنها به حقوق بشر مدرن که در نظام حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده و در قالب اعلامیه‌ها، میثاق‌ها و کنوانسیون‌های مختلف تعریف و تدوین شده است، به کار می‌رود یا به حقوق انسانی که در ادیان و شرایع الهی و دیگر نظام‌های حقوقی وجود دارد نیز اطلاق می‌شود؟

آنچه سبب طرح این پرسش می‌شود نوپیدابودن مفهوم حقوق بشر (human rights) است. حقوق بشر اصطلاح جدیدی به‌شمار می‌رود که بعد از جنگ جهانی دوم وارد محاورات روزمره شده است و در نظام‌های حقوقی قدیم با این عنوان و به صورت نظام‌مند و منسجم وجود نداشته است (Weston, 1984: p 257-258). در دوره جدید عوامل گوناگونی سبب شد که جامعه جهانی درباره شناسایی حقوق بشر توافق کرده و از طریق اعلامیه‌ها، میثاق‌ها و کنوانسیون‌های بین‌المللی به ترویج و حمایت از آن اقدام کند. این امر موجب شده است که حقوق بشر محصول دوره مدرن تلقی شده و اصطلاح حقوق بشر در ابتدا حقوق بشر معاصر را که در اسناد بین‌المللی تجلی یافته



است، به ذهن متبادر کند.

اما با توجه به اینکه ماهیت حقوق بشر سابقه دیرینه دارد و از دوران قدیم در ادیان الهی و نظام‌های حقوقی متمدن همواره مطرح بوده، اگرچه همیشه به‌طور کامل و درست رعایت نشده است، نمی‌توان مفهوم حقوق بشر را منحصر به حقوق بشر مدرن دانست، بلکه همه حق‌هایی که به انسان بودن انسان مربوط می‌شود و در هر نظام حقوقی وجود داشته باشد، می‌تواند جزء مصادیق حقوق بشر قرار گرفته و این مفهوم بر آنها اطلاق شود.

بر این اساس، مفهوم حقوق بشر را می‌توان دارای دو کاربرد و اصطلاح دانست:

۱. اصطلاح عام: حقوق بشر در این اصطلاح تمامی حق‌های انسانی را که در ادیان و شرایع الهی و نظام‌های حقوقی وجود دارد، شامل می‌شود. در این معنا، هر حقی که به‌خاطر انسان بودن انسان به او تعلق گیرد، از جمله حقوق بشر خواهد بود، چه در ادیان الهی یافت شود و چه در نظام‌های حقوقی، یا چه در نظام‌های حقوقی قدیم شناخته شده باشد و چه در نظام‌های حقوقی معاصر؛ بنابراین، حتی حق‌های بشری که در نظام بین‌المللی حقوق بشر شناسایی نشده باشد، باز هم حقوق بشر بر آنها اطلاق می‌شود؛ زیرا آنچه هویت حقوق بشر را می‌سازد، تعلق آن به انسان بما هو انسان است نه انسانی که وابسته به جامعه، گروه، انجمن، دین، مذهب، قوم و فرهنگ خاص است (ر ک: حقیقت، ۱۳۸۴: صص ۳۳۲-۳۳۱).

۲. اصطلاح خاص: حقوق بشر در اصطلاح خاص به حقوق بشر مدرن اطلاق می‌شود که در نظام حقوق بین‌الملل معاصر شناسایی شده و در قالب اسناد بین‌المللی مثل اعلامیه‌ها و میثاق‌ها تعریف و تدوین شده است. حقوق بشر در این اصطلاح به لحاظ مفهومی با اصطلاح نخست تفاوتی ندارد، چون هر دو به معنای حق‌هایی است که در آن تنها انسان بودن لحاظ می‌شود؛ اما چیزی که سبب تمایز این دو می‌شود این است که حقوق بشر معاصر اولاً، بر اصول و مبانی فلسفی خاصی شکل گرفته که بر ایند دوران مدرن است؛ ثانیاً، تاحدودی وفاق بین‌المللی را جلب کرده و در قالب اسناد و منابع مختلف شناسایی و تدوین شده و نظم و انسجام یافته است (ر ک: حقیقت، ۱۳۸۴: صص ۳۳۲-۳۳۱).

در بحث حاضر مفهوم حقوق بشر را در اصطلاح اول به کار برده و معنای عام آن را در نظر داریم؛ بنابراین، در نقد و ارزیابی ویژگی‌های آن صرفاً به حقوق بشر مدرن در حقوق بین‌الملل نگاه نمی‌کنیم بلکه بحث ما صبغه فلسفی دارد و به حقوق بشر بما هو حقوق بشر می‌پردازد.

## بررسی ویژگی‌های حقوق بشر و نقد آن ۱. طبیعی بودن<sup>۱</sup>

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های حقوق بشر، طبیعی بودن آن است. همان‌گونه که مفهوم حقوق بشر امروزه جایگزین مفهوم حقوق طبیعی<sup>۲</sup> به‌شمار می‌آید و بعضی آن دورا به‌صورت مترادف به‌کار می‌برند (Finnis, 2011: p198; Weston, 1984: p 257)، ماهیت آن نیز حق‌های طبیعی است که موجودیت و اعتبارش وابسته به خواست و اراده دولت‌ها نیست. همه افراد بشر این حق‌ها را دارند، حتی اگر قوانین کشورها آن را به رسمیت نشناخته باشند.

وصف طبیعی بودن حقوق بشر در برابر وضعی (قراردادی) بودن آن به‌کار می‌رود، به این معنا که حقوق بشر مقتضای ذات و طبیعت بشر است، نه اینکه برخاسته از توافق و قرارداد انسان‌ها یا متکی به وضع و اعتبار دولت‌ها باشد. قوانین داخلی و معاهدات بین‌المللی درباره آن نقش اعلامی به عهده دارند نه اعطایی. چنانچه اگر قانون کشوری حتی شکنجه، نسل‌کشی و تبعیض نژادی را به رسمیت بشناسد این امور مجاز نخواهند شد (موحد، ۱۳۸۱: صص ۴۸۶-۴۸۴؛ جونز، ۱۳۸۷: ص ۱۵۴).

اگرچه بعضی گفته‌اند: امروزه حقوق بشر ماهیتاً حق‌های قانونی شمرده می‌شود که در حقوق موضوعه قابل مطالعه بوده و عمدتاً حقوقی است که از سوی افراد در برابر دولت‌ها قابل ادعا و مطالبه است (بادرین، ۱۳۸۴: ص ۲۲۲)، به نظر می‌رسد راهیابی حقوق بشر در حقوق موضوعه و اسناد بین‌المللی و قوانین داخلی، ماهیت طبیعی آن را دگرگون نمی‌کند؛ بلکه این حقوق به‌دلیل اهمیتی که در زندگی انسان‌ها دارد، در اعلامیه‌ها و میثاق‌های بین‌المللی شناسایی شده و در قوانین موضوعه راه یافته است و چنان‌که برخی گفته‌اند حتی بایسته است برای پیشینه‌سازی حاکمیت قانون و رعایت حداکثری آن، حقوق بشر در نظام حقوقی موضوعه نیز به رسمیت شناخته شود، اگرچه استحقاق افراد به این حقوق بستگی به شناخت رسمی آن ندارد (جونز، ۱۳۹۲: ص ۱۲۵). از نگاه اسلام چون بشر آفریده خدا است و تمامی حقوق و تکالیف او از اراده خداوند نشئت می‌گیرد، حقوق بشر حق‌های طبیعی شمرده می‌شود نه وضعی و قراردادی. به این معنا که این حقوق همراه با خلقت انسان به جعل بسیط ایجاد می‌شود و خداوند متعال با آفرینش بشر، حقوق

1. Naturality
2. Natural rights

بشری او را اعطا می‌کند و در مرحله تشریح نیز از طریق وحی به مردم بیان می‌دارد. برخی اندیشمندان اسلامی درباره ماهیت حقوق بشر می‌گویند: این حقوق حق‌های طبیعی است که خارج از قلمرو وضع و قرارداد بوده و باید بر مبنای کتاب آفرینش شناسایی شود (مطهری، ۱۳۷۸: ج ۱۹، صص ۱۴۲-۱۴۱ و ۱۵۷). همچنین، در توجیه طبیعی بودن حقوق بشر بر مبنای استعدادها و نیازهای طبیعی انسان می‌نویسد:

«از نظر ما حقوق طبیعی و فطری از آنجا پیدا شده است که دستگاه خلقت با روشن بینی و توجه به هدف، موجودات را به سوی کمالاتی که استعداد آنها را در وجود آنها نهفته است، سوق می‌دهد. هر استعداد طبیعی مبنای یک «حق طبیعی» است و یک «سند طبیعی» برای آن به‌شمار می‌آید» (مطهری، ۱۳۷۸: ج ۱۹، ص ۱۵۸).

در این باره می‌توان به سخنان یکی دیگر از اندیشمندان اسلامی نیز اشاره کرد:

«به‌طور کلی باید دانست که حقوق اساسی و بنیادین انسان محصول ضرورت‌ها و مقتضیات خاص اجتماعی و شرایط زمانی و مکانی نیست؛ چراکه این‌گونه حقوق - همچون حق تعیین سرنوشت، حق حیات، حق معیشت و زندگی سالم، حق آزادی اندیشه و بیان و حق امنیت فردی و اجتماعی - قبل از هر چیزی حق‌هایی فطری هستند و لذا فی‌نفسه ثابت، غیرقابل سلب و ذاتی هستند و انسان‌ها به‌خاطر انسان‌بودنشان و به‌دلیل کرامت انسانی باید از آنها بهره‌مند باشند. این‌گونه حق‌ها ریشه در قانونگذاری یا اراده حکومت ندارند؛ بلکه ریشه در فطرت داشته و از بدیهیات عقل عملی به‌شمار می‌آیند و دیدگاه شریعت نیز به آنها ارشادی است» (منتظری، ۱۳۸۵: ص ۱۵).

## ۱-۱. رابطه طبیعی و فطری<sup>۱</sup>

گاهی از ویژگی طبیعی بودن حقوق بشر به فطری تعبیر می‌شود. آیا این دو اصطلاح به یک معنا اشاره دارند یا معانی متفاوتی را بیان می‌کنند؟

در بیان رابطه ویژگی فطری و طبیعی نخست به بیان معنای واژه‌های فطری و طبیعی می‌پردازیم و سپس رابطه یگانگی یا تفاوت دو اصطلاح را بررسی می‌کنیم.

۱. طبیعی به دو معنا به کار می‌رود. گاهی به معنای موجود مادی و امور مربوط به جهان

1. Innate

طبیعت در برابر جهان مجردات استفاده می‌شود و گاهی به معنای خلقت و ذات اشیا به کار می‌رود که در این معنا همه مخلوقات خداوند دارای طبیعت خاص خود هستند.

۲. فطری نیز به دو معنا استفاده می‌شود. گاهی به معنای خلقت است که شامل موجودات جهان طبیعت و مجردات می‌شود، یعنی هر موجودی، فطرتی دارد که براساس آن آفریده شده است و گاهی درباره انسان و صرفاً به بعد روحانی و مجرد او اطلاق می‌شود و در برابر بعد مادی انسان به کار می‌رود (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ص ۷).

حال در پاسخ به سؤال بالا، برخی از نویسندگان تعبیر حقوق فطری را به جای حقوق طبیعی ترجیح داده و حقوق بشر را حق‌های فطری خوانده اند (مدرسی، ۱۳۷۵: صص ۵۳-۴۶).

اما اگر از منازعه لفظی بگذریم، می‌توان حقوق بشر را هم حقوق طبیعی خواند و هم حقوق فطری و هر دو اصطلاح را به یک معنا، یعنی سرشت و خلقت انسان دانست؛ سرشتی که مخلوق و مفعول خداوند است، چون وصف طبیعی در اینجا ناظر به ذات و سرشت انسان است و فطری نیز به معنای سرشتی است که انسان بر آن آفریده شده است.

بر این اساس، در بحث حاضر اصطلاحات طبیعی و فطری به صورت مترادف به کار رفته و به معنای سرشت و ذات بشر که مفعول و مخلوق خداوند است، استفاده می‌شود.

## ۱-۲. رابطه طبیعی و ذاتی<sup>۱</sup>

گاهی برای بیان ویژگی طبیعی بودن حقوق بشر از واژه ذاتی استفاده شده و گفته می‌شود حقوق بشر حق‌های ذاتی است. در اعلامیه جهانی حقوق بشر از این تعبیر استفاده شده است. مقدمه اعلامیه به حیثیت ذاتی انسان اشاره کرده و آن را اساس حقوق بشر دانسته است. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز در ماده ۶ به طور صریح می‌گوید: حق حیات از حقوق ذاتی شخص انسان است که باید به موجب قانون حمایت شود.

کاربرد مفهوم ذاتی در وصف حقوق بشر نیز به معنای طبیعی بودن آن است و این دو اصطلاح به یک ویژگی اشاره دارند. کسانی که در وصف ذاتی بودن حقوق بشر سخن گفته‌اند، آن را به طبیعی و غیر قراردادی تفسیر کرده‌اند؛ چنان‌که برخی در توضیح معنای ذاتی گفته‌اند: حقوق بشر از آن جهت ذاتی است که از ذات بشر انتزاع شده و به اعتبارات خارج از ذات او مانند وابستگی‌های قومی،

منطقه‌ای، زبانی، مذهبی و امتیازات فردی و اجتماعی نیاز ندارد. این حقوق نه به خاطر فعلی ایجاد می‌شود و نه بر اثر اراده کسی به وجود می‌آید، بلکه هر فرد از آن جهت که انسان است از این حقوق بهره‌مند می‌شود (موحد، ۱۳۸۱: ص ۴۰۷).

برخی دیگر ذاتی بودن حقوق بشر را در ارتباط با حیثیت و کرامت انسانی تفسیر کرده، می‌گویند: «ذاتی بودن» ویژگی حق‌هایی است که انسان به دلیل حیثیت و کرامت خود باید به طور یکسان از آنها بهره‌مند شود؛ به تعبیر دیگر، ذاتی بودن به معنای پیوند با حیثیت و کرامت انسانی است (قاری سید فاطمی، ۱۳۹۰: ج ۱، ص ۱۰۳).  
بنابراین، طبیعی و ذاتی بودن حقوق بشر نیز به صورت مترادف به کار می‌رود.

## ۲. اخلاقی بودن<sup>۱</sup>

در یک تقسیم‌بندی، حق به دو قسم اخلاقی و قانونی تقسیم می‌شود. در بیان تفاوت این دو نوع حق، تفسیرهای مختلف وجود دارد اما مهم‌ترین وجه امتیاز آن دو را می‌توان به صورت زیر تبیین کرد:

۱. حقوق اخلاقی حق‌هایی است که دارای منشأ طبیعی و فطری بوده و به حکم عقل و وجدان ضروری شناخته می‌شود. این حقوق مستقل از قانون است و بدون تکیه بر آن اعتبار دارد. پشتوانه اجرایی این حقوق صرفاً درونی است که رعایت نکردن آن سبب ملامت وجدان شده و با نکوهش مردم روبه‌رو می‌شود، اما ضمانت اجرای بیرونی (دولتی) ندارد.
۲. حقوق قانونی به حق‌هایی گفته می‌شود که با وضع و اعتبار قانونگذار به وجود می‌آید و چون برخاسته از قانون و قدرت حکومت است، ضمانت اجرای بیرونی دارد و با قطع نظر از محتوای اخلاقی‌اش حمایت می‌شود. این حقوق برحسب تنوع فرهنگ‌ها و نظام‌های حقوقی ممکن است از کشوری تا کشور دیگر تفاوت پیدا کند (ر ک: موحد، ۱۳۸۱: صص ۵۹-۶۰؛ نبویان، ۱۳۸۸: صص ۲۳۶-۲۲۸)

حال، آیا حقوق بشر دارای ویژگی اخلاقی بودن است و ماهیت اخلاقی دارد؟ برخی که به رابطه مستحکم بین حقوق و اخلاق قائل هستند و ماهیت حق را فراتر از قرارداد و توافق می‌دانند؛ در واقع، حقوق بشر را حقوق اخلاقی به‌شمار می‌آورند. از دیدگاه آنان اگرچه حقوق بشر امروزه هویت قانونی

نیز به خود گرفته است، این مسئله نشان‌دهنده اهمیت و تأکید بر رعایت آن است نه اینکه به معنای ماهیت قانونی یا وضعی داشتن آن باشد (Mahoney, 2007: p 72; Shestack, 1998: p 203). اما از منظر کسانی که نگاه پوزیتیویستی به حقوق دارند و ماهیت حق را صرفاً امر قراردادی و برخاسته از توافق و وضع می‌دانند، حقوق بشر حق‌های قانونی به‌شمار آمده و از وصف اخلاقی بودن بهره‌مند نخواهد بود. از دیدگاه این گروه، حق اخلاقی بی‌معنا است، چون وجود حق را بدون فشار قانون قابل تصور نمی‌دانند. حتی بنام سخن‌گفتن از حق اخلاقی را تناقض‌گویی می‌خواند (نبویان، ۱۳۸۸: صص ۲۲۸-۲۲۶).

وصف اخلاقی بودن را برای حقوق بشر می‌توان براساس ماهیت طبیعی آن تبیین و توجیه کرد. همان‌گونه که در اولین ویژگی حقوق بشر به اثبات رسید، این حقوق ماهیتاً حق‌های طبیعی و ذاتی بوده و خارج از حیطه وضع و قرارداد است؛ از طرف دیگر، در تعریف حقوق اخلاقی نیز گفته شد که این حقوق دارای منشأ فطری است و عقل بدون اعتبار قانونگذار آن را درک می‌کند. بر این اساس، حقوق بشر نیز ماهیتاً از سنخ حقوق اخلاقی محسوب خواهد شد، چون مقتضای ذات و طبیعت بشر است که بدون اعتبار قانونگذار، به حکم عقل قابل درک بوده و معتبر شناخته می‌شود. خداوند متعال این حقوق را متناسب با نیازهای طبیعی بشر و غایت وجودی او اعطا می‌کند و عقل نیز بر مبنای این استعدادها و نیازهای طبیعی در سنجش با اهداف زندگی بشر که در درجه نخست بهره‌مندی از موهبت‌های حیات و آزادی‌های فردی و اجتماعی و در نهایت، سعادت و کمال بشر و قرب الهی است، آن را درک کرده و بر ضرورت و اهمیت آن حکم می‌کند.

البته اخلاقی بودن حقوق بشر مانع قانونی شدن آن نیست. ادعای اخلاقی بودن حقوق بشر دقیقاً به این معنا است که این حقوق در واقع، ماهیت اخلاقی دارد و قبل از وضع و اعتبار قانونگذار معتبر است؛ در عین حال، می‌تواند در قالب حقوق موضوعه درآمده و شکل قانونی به خود بگیرد. بلکه اگر تشخیص داده شود که حمایت از حق‌های بشری افراد نیاز به ضمانت اجرای بیرونی دارد و باید الزاماتی بر افراد و دولت‌ها ایجاد شود تا در رعایت و احترام آن بکوشند، باید وارد سیستم‌های حقوق موضوعه شده و از ضمانت اجرای بیرونی نیز بهره‌مند شود، چنان‌که امروز چنین امری تحقق یافته است. چون حقوق بشر هم در قوانین داخلی کشورها راه یافته و هم در قالب اعلامیه‌ها، میثاق‌ها و کنوانسیون‌های بین‌المللی تدوین و به رسمیت شناخته شده است.

### ۳. جهان‌شمولی<sup>۱</sup>

یکی از ویژگی‌های مهم حقوق بشر، جهان‌شمولی است. بسیاری از اندیشمندان، حقوق بشر را جهانی تلقی کرده و در همه فرهنگ‌ها قابل اجرا می‌دانند، زیرا این حقوق با صرف نظر از هویت‌های نژادی، زبانی، مذهبی، رنگ و پوست و... به انسان تعلق می‌گیرد (Donnelly, 2007a: p 21)؛ در عین حال، جهان‌شمولی حقوق بشر با چالش‌ها و انتقاداتی نیز مواجه است. بیشترین انتقادات بر مبنای نسبییت فرهنگی وارد می‌شود، چنان‌که انجمن انسان‌شناسی آمریکا در سال ۱۹۴۷ م. با صدور «بیانیه حقوق بشر»،<sup>۲</sup> نکاتی را درباره ملاحظه تنوع فرهنگی و هنجارهای گوناگون آن به کمیسیون حقوق بشر خاطر نشان کرده و می‌گوید: احترام به اختلافات فرهنگی افراد بشر به اندازه حقوق فردی دارای اهمیت است؛ بنابراین، در تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر باید به این نکته توجه شود که این حقوق با وجود تنوع فرهنگی، چگونه می‌تواند قابلیت اجرا داشته باشد (State-ment on Human Rights, 1947: p 539).

نسبییت‌گرایی فرهنگی، حقوق بشر بین‌المللی را غیر جهانی خوانده و تنوع فرهنگی را دلیلی بر نسبی بودن آن به‌شمار می‌آورد. در این رویکرد از آنجا که هنجارها و ارزش‌های همه فرهنگ‌ها دارای ارزش و اعتبار برابر بوده و هیچ‌کدام بر دیگری برتری ندارند، قواعد یکسان حقوق بشر معاصر نمی‌تواند جهان‌شمول باشد (Shestack, 1998: p 228).

در این میان برخی نویسندگان مسلمان، نظام بین‌المللی حقوق بشر را شکل یافته‌ای در سنت مدرن، لیبرال، دموکراتیک و سکولار غرب دانسته و معتقدند این حقوق بشر برای مسلمانان نه معتبرند و نه مطلوب (کسوله، ۱۳۸۴: صص ۸۱۱ و ۸۲۵).

برخی دیگر جهانی‌سازی حقوق بشر را تحمیل پارادایم حقوق بشر غربی بر مردم آفریقا و آسیا و معیارسازی آن در موارد تضاد بین فرهنگی دانسته و آن را امپریالیسم حقوقی غرب در لفافه حقوق بشر خوانده است (غلام، ۱۳۸۴: ص ۷۸۳).

برخی هم می‌گویند حقوق بشر غربی به لحاظ تکیه بر فرهنگ خاص لیبرالیستی، اباحه‌گری، سکولاریستی و انسان‌مداری، حقوق منطقه‌ای است و به‌طور منطقی نمی‌تواند جهان‌شمول باشد، چنان‌که در عمل چنین است (حسینی، ۱۳۸۴: ص ۹۷).



اما در مقابل، برای توجیه جهان‌شمولی حقوق بشر نیز کوشش‌های زیادی صورت گرفته است. بعضی سعی کرده‌اند جهان‌شمولی آن را به لحاظ هدف توجیه کنند، با این بیان که چون نظام بین‌المللی حقوق بشر در پی ارائه قواعدی است که در همه‌جای جهان امنیت و آزادی همه انسان‌ها را تأمین کند، پس این حقوق جهانی است (مجتهد شبستری، ۱۳۸۱: ص ۲۲۳).

برخی دیگر مقبولیت جهانی حقوق بشر را دلیل بر جهان‌شمولی آن شمرده و چنین استدلال می‌کنند که بعد از اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸م، تاکنون در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای، اسناد و منابع متعددی در شناسایی حقوق بشر شکل گرفته و در حوزه حقوق داخلی کشورها نیز راه یافته است. این امور نشان‌دهنده اقبال جهانی به حقوق بشر است (اسپیل، ۱۳۸۲: صص ۲۵۲-۲۳۵؛ ذاکریان، ۱۳۷۷: صص ۱۰۳-۹۷).

کارل ولمن که در پی دفاع از جهان‌شمولی حقوق بشر است، تنوع نهادی را یکی از چالش‌های نظام بین‌المللی حقوق بشر دانسته و حقوق بشر را به دو قسم اساسی و اشتقاقی دسته‌بندی می‌کند و در نتیجه حقوق اساسی بشر مثل حق حیات، حق آزادی، حق مالکیت و... را جهان‌شمول می‌داند؛ اما حقوق اشتقاقی مثل حق مشارکت در اتحادیه‌های کارگری یا شرکت در انتخابات از طریق رأی آزاد و مخفی و... را نسبی تلقی می‌کند؛ زیرا معتقد است این حقوق جنبه اجرایی دارد و باید اختلافات فرهنگی در آن لحاظ شده و به خود کشورها واگذار شود (ولمن، ۱۳۸۴: صص ۸۷۴-۸۷۰).

جک دانلی که بیشترین سعی را در اثبات جهان‌شمولی حقوق بشر دارد، نسبت فرهنگی را به‌عنوان یک واقعیت می‌پذیرد، اما در برابر دو رویکرد نسبی‌گرایی افراطی و جهان‌شمول‌گرایی افراطی، از نسبی‌گرایی ضعیف سخن می‌گوید و براساس آن معتقد است حقوق بشر اساساً جهانی است و نباید نسبی تلقی شود، ولی براساس تنوع فرهنگی در حد متعارف قابل تعدیل و اصلاحات جزئی است (Donnelly, 1993: p 109-110).

به نظر می‌رسد حقوق بنیادین بشر و به تعبیر ولمن، حقوق اساسی بشر ماهیت جهانی دارد و از هنجارهای فرهنگی تأثیر نمی‌پذیرد؛ اما برخی دیگر از حق‌ها که بیشتر جنبه اجرایی دارد و امروزه در فهرست حقوق بشر قرار گرفته است، نمی‌تواند جهان‌شمول باشد؛ چون در واقع حق‌های تبعی و اشتقاقی است که برای تحقق حقوق بنیادین مثل حق حیات، حق آزادی و... لازم و ضروری شمرده می‌شود؛ بنابراین، در اجرای این نوع از حق‌ها، باید هنجارهای فرهنگ‌های مختلف لحاظ شود.



#### ۴. سلب‌ناپذیری<sup>۱</sup>

غیرقابل سلب بودن یکی دیگر از ویژگی‌های حقوق بشر به‌شمار می‌آید. سلب‌ناپذیری حقوق بشر به این معنا است که این نوع حقوق، حق‌های ثابت و غیرقابل تصرف است، نمی‌شود آنها را از کسی گرفت و او را از حقوق بشری‌اش محروم کرد، حتی اگر قوانین داخلی آنها را به رسمیت نشناخته باشند یا ناقض آنها باشند (الدباس و أبوزید، ۲۰۱۱: ص ۲۸).

در توجیه سلب‌ناپذیری حقوق بشر، برخی متفکران گفته‌اند: چون همه انسان‌ها به دلیل انسان بودن از حقوق بشر بهره‌مندند و انسان بودن را نمی‌توان از بین برد یا سلب کرد، پس حقوق بشری انسان نیز غیر قابل سلب خواهد بود؛ حتی خون‌آشام‌ترین شکنجه‌گران و تحقیرشده‌ترین قربانی‌ها بازهم انسان هستند. همه انسان‌ها حقوق انسانی یکسان داشته و به‌گونه‌ای سلب‌ناپذیر از آنها بهره‌مندند (Donnelly, 2007a: p 21).

اما این توجیه براساس جهان‌بینی الهی می‌تواند مورد نقد واقع شود؛ زیرا در نگاه انسان‌شناسی دینی، انسان بودن انسان صرفاً در حیات مادی و صورت ظاهری او خلاصه نمی‌شود، بلکه حقیقت انسان مرکب از بدن مادی و روح الهی به‌شمار می‌آید یا انسان «حی متأله» خوانده می‌شود که بر این مبنا گاهی افراد با انحراف از مسیر فطری و ارتکاب جنایات بشری از مرتبه انسانی تنزل یافته و تنها کالبد انسانی خواهند داشت (جوادی آملی، ۱۳۸۵: صص ۱۵۰-۱۴۹؛ همو، ۱۳۸۱: صص ۳۶-۳۷)؛ بنابراین، می‌توان این پرسش‌ها را مطرح کرد که آیا افرادی که با سوء اختیار خود مرتکب انواع جنایت می‌شوند و فطرت الهی خود را تحقیر می‌کنند، همچنان انسان هستند؟ اگر کسانی کرامت انسانی خود را تحقیر کرده و حقوق بشری دیگران را سلب کنند، آیا همچنان حقوق بشری او سلب‌ناپذیر باقی می‌ماند؟ این سؤالاتی است که توجیه بالا را به چالش کشیده و از اعتبار می‌اندازد.

بنابراین، می‌توان گفت که از منظر دینی و بر مبنای تعریف انسان به حی متأله، کسانی که از مسیر فطرت اصلی خود منحرف شده و از مرتبه انسانیت تنزل می‌کنند، دیگر انسان نخواهند بود تا حقوق بشری آنها محترم باشد. بر این اساس می‌شود حقوق بشر را از آنان سلب کرد.

با توجه به مباحث بالا، وصف سلب‌ناپذیری حقوق بشر را نمی‌توان به صورت مطلق اثبات کرد. اگر در اسناد بین‌المللی حقوق بشر از سلب‌ناپذیری آن سخن گفته شده است، به این معنا

نیست که این حقوق به صورت مطلق غیر قابل سلب باشد، بلکه معنا و تفسیر خاصی دارد؛ چنان‌که برخی از اندیشمندان در تبیین معنای آن گفته‌اند: چون این حقوق ریشه در اراده قانونگذار و حکومت ندارد و خارج از اراده آنها است؛ بنابراین، سلب آن توسط حکومت‌ها و دولت‌ها موجه نیست. البته سلب‌ناپذیری حقوق بشر به این معنا نیست که تحت هیچ شرایطی نشود برخی از این حق‌ها را از بعضی افراد به دلایل موجه سلب و یا محدود کرد (قاری سید فاطمی، ۱۳۹۰: ج ۱، ص ۱۰۳).

برخی هم می‌گویند لازم نیست حقوق بشر را سلب‌ناپذیر بدانیم، زیرا اشکال ندارد این حقوق در شرایط خاصی سلب شود، همچنان‌که در پاره‌ای موارد با محدودیت مواجه می‌شود (دانش پژوه، ۱۳۹۰: صص ۸-۷).

در یک جمع‌بندی، سلب‌ناپذیری حقوق بشر را تنها به این معنا می‌توان تبیین و توجیه کرد که چون این حقوق، حق‌های طبیعی و ذاتی‌اند نه حق‌هایی که قانونگذار و حکومت‌ها وضع و اعطا کرده باشند؛ بنابراین، آنها صلاحیت ندارند که در هر شرایطی آن را به طور خودسرانه از کسی بگیرند یا محدود کنند. ولی این سخن به معنای آن نیست که در هیچ شرایطی نتوان محدودیتی بر حق‌های بشری ایجاد کرد؛ بلکه در مواردی که برخی افراد جنایت‌های بزرگ علیه دیگران مرتکب می‌شوند، مثل قتل‌های عامدانه و محاربه و... محدودسازی و سلب برخی حقوق آنها موجه خواهد بود.

اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز ایجاد محدودیت در شرایط خاص را پذیرفته است (ماده ۲۹). همچنین، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی حق حیات را که اساسی‌ترین حق بشر است، تحت شرایط خاصی قابل سلب دانسته و می‌گوید: حق حیات از حقوق ذاتی شخص انسان است، این حق باید به موجب قانون حمایت شود. هیچ‌کس را نمی‌توان خودسرانه از زندگی محروم کرد. در کشورهایی که مجازات اعدام لغو نشده است، صدور حکم اعدام جایز نیست مگر در مورد مهم‌ترین جنایت طبق قانون لازم‌الاجرا در هنگام ارتکاب جنایت (ماده ۶).

ضمن بحث سلب‌ناپذیری حقوق بشر، مسئله انتقال‌ناپذیری آن نیز مطرح می‌شود. حقوق بشر چون حق‌های طبیعی و ذاتی است، قابل نقل و انتقال به دیگران نیز نخواهد بود. برخی حق‌ها، مثل حقوق مربوط به اموال و دارایی‌ها قابل نقل و انتقال‌اند و صاحب حق می‌تواند آنها را به دیگران منتقل کند ولی کسی درباره حقوق بشری خود صلاحیت و اگذاری آنها را به دیگران ندارد. (Freedden, 1991: p 31).

## ۵. تساوی<sup>۱</sup>

از دیگر ویژگی‌های حقوق بشر تساوی است. به این معنا که همهٔ افراد بشر از این حقوق بهرهٔ برابر دارند؛ چون در بهره‌مندی از آن هیچ‌گونه امتیازات فردی و اجتماعی مثل قدرت، ثروت، نژاد، زبان، مذهب، موقعیت سیاسی، علمی و... دخالت ندارد؛ بنابراین، همهٔ انسان‌ها در هر جا و هر زمانی به یک اندازه از این حقوق بهره‌مند می‌شوند (Weston, 1984: p 263).

برابری انسان‌ها در بهره‌مندی از حقوق انسانی در نظام بین‌المللی حقوق بشر پذیرفته شده است. اسناد حقوق بشر این حق‌ها را برای همهٔ افراد انسان بدون ملاحظهٔ هرگونه تفاوت و امتیازاتی به صورت مساوی شناسایی کرده است. از جمله مادهٔ ۱ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر می‌گوید: «تمامی افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند». در اینجا به مبنای برابری انسان‌ها در بهره‌مندی از حقوق بشر نیز اشاره شده است و آن برابری در حیثیت انسانی است؛ از این رو، برخی در توجیه تساوی حقوق بشر این‌گونه استدلال کرده‌اند که چون هر انسانی به دلیل انسان بودن واجد این حقوق است و همهٔ انسان‌ها در انسان بودن مساوی‌اند، پس حقوق بشر نیز حق‌های مساوی بوده و همه از آن بهرهٔ برابر دارند (Donnelly 2007a: p 21; Donnelly, 2007b: p 282).

از دیدگاه اسلام نیز می‌توان تساوی حقوق بشر را بر مبنای تساوی در انسانیت توجیه کرد، چون اسلام نیز همهٔ افراد بشر را از نظر انسان بودن برابر می‌داند و هیچ‌گونه امتیازات نژادی، زبانی، جنسیت، رنگ و پوست، موقعیت اجتماعی و... را معیار برتری کسی به حساب نمی‌آورد. تنها برتری و فضیلت انسان‌ها را نسبت به یکدیگر در تقوا می‌داند (حجرات: ۱۳). حتی زن بودن و مرد بودن در انسانیت انسان نقش ندارد بلکه زن و مرد از نظر اسلام در انسانیت مساوی بوده و هر دو یک ماهیت انسانی دارند. همچنین، به لحاظ توانایی رسیدن به کمال و معنویت و قرب الهی نیز مساوی هستند و این زمینه و ظرفیت برای هر دو میسر است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: صص ۱۸۴-۱۸۱)؛ بنابراین، حقوق بشر به دلیل اینکه حق‌های بشری انسان است و صرفاً به اعتبار انسان بودن به او تعلق می‌گیرد، دربارهٔ همهٔ افراد بشر مساوی خواهد بود. از آنجاکه هر انسانی با تولد از مادر از حقوق انسانی بهره‌مند می‌شود، معیار ایمان و تقوا در اصل بهره‌مندی از آن لحاظ نمی‌شود اما می‌تواند در محدودسازی حقوق بشر نقش داشته باشد و براساس آن برخی محدودیت‌هایی بر این حقوق وضع شود، چون حقوق بشر مطلق نبوده و محدودیت‌پذیر است، همان‌گونه که تراحم با

حقوق دیگران یا نظم عمومی و اخلاق حسنه می‌تواند محدودکننده حقوق بشر باشد.<sup>۱</sup>

اما در اینجا دو اشکال قابل طرح است که بررسی کرده و به پاسخ آنها می‌پردازیم:

۱. درست است که حقوق بشر به انسانیت انسان مربوط شده و معیار بهره‌مندی از آن تنها انسان بودن است و انسان‌ها را در انسانیت نیز مساوی دانستیم، اما اشکالی که مطرح می‌شود این است که اگر انسان را در پیوند او با خدا و با توجه به فطرت حقیقت‌جویی و خداخواهی تعریف کنیم، چنان‌که برخی اندیشمندان اسلامی چنین نگرشی به انسان داشته و او را به «حی متألّه» تعریف کرده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۸۱: صص ۳۶-۳۷)، در این صورت همه افراد بشر در انسانیت مساوی نخواهند بود، چون همه وصف تأله و خداخواهی را ندارند و همه از این کمالات بهره‌مند نیستند. در نتیجه، همه انسان‌ها از حقوق انسانی مساوی نیز بهره‌مند نخواهند شد.

پاسخی که به این اشکال می‌توان داد این است که هرچند تمامی استعدادهای فطری در همه افراد بشر به مرحله فعلیت و ظهور نمی‌رسد و همه در کمالات انسانی به یک درجه نیستند، اما حقوق بشر مقتضای ذات و فطرت بالقوه انسان و ناظر به کمالات اولیه او است و همه انسان‌ها در فطرت انسانی مشترک و مساوی بوده و استعداد رسیدن به کمالات انسانی را دارند، پس همه از حقوق بشری مساوی بهره‌مند می‌شوند، یعنی از نظر خلقت، همه انسان‌ها از فطرت خداجویی بهره‌مند بوده و دارای قوه عقل و اختیار هستند و همه می‌توانند به مراحل بالایی از کمال و سعادت برسند؛ بنابراین، حقوق بشر که برای حیات انسان‌ها و رشد و پرورش شخصیت آنان حق‌هایی لازم و ضروری محسوب می‌شود، برای همه اعطا شده است. اما انسان‌ها به لحاظ کمالات اکتسابی مثل تقوا و ایمان و دیگر ارزش‌های انسانی نیز می‌توانند حقوقی داشته باشند، اما این نوع حقوق، در زمره حقوق بشر قرار نمی‌گیرد.

۲. اگر حقوق بشر درباره همه انسان‌ها مساوی بوده و همه از آن بهره‌بردارند، پس در اسلام برخی نابرابری‌های حقوقی که میان زن و مرد یا مسلمان و غیرمسلمان و... وجود دارد، چگونه قابل توجیه است؟

در پاسخ این اشکال می‌توان گفت اگرچه امروزه حقوق بشر فهرست طویلی از حق‌ها را دربر می‌گیرد و برخی از آنها با آموزه‌های اسلامی سازگاری ندارد، اما بر مبنای تعریفی که از حقوق بشر ارائه کردیم، تنها حق‌هایی جزء حقوق بشر شمرده می‌شود که به اعتبار انسان بودن به وجود آمده و

۱. درباره مطلق بودن یا محدودیت‌پذیری حقوق بشر در ویژگی هفتم با عنوان «مطلق بودن» بحث خواهیم کرد.

نادیده گرفتن آن سبب تحقیر کرامت انسانی یا نفی انسانیت انسان شود و نسبت به چنین حقوقی، همه برابر بوده و بهره‌مساوی خواهند داشت. اما لازم نیست حقوقی که به لحاظ وصف و عنوان خاصی مثل زن بودن و مرد بودن یا مسلمان بودن و غیر مسلمان بودن و... به وجود آمده باشد، حتماً مساوی هم باشد، چنانچه حقوقی که برای انسان‌ها به اعتبار پدر بودن یا پسر بودن تعلق می‌گیرد، پدران و پسران در بهره‌مندی از آن نمی‌توانند مساوی باشند بلکه پدر بودن حقوقی را اقتضا دارد که پسر بودن مقتضی آن نیست و برعکس؛ بنابراین، برخی تفاوت‌های حقوقی که در اسلام بین مرد و زن یا مسلمان و غیر مسلمان وجود دارد، مثل حق طلاق، حق ارث، حق دیه و... می‌توانند بر این مبنا توجیه شوند.

## ۶. مهم بودن<sup>۱</sup>

یکی دیگر از ویژگی‌های حقوق بشر، اهمیت بسیار آن است. از جمله ملاک‌هایی که می‌توان بر اساس آن حقوق بشر را از غیر آن تشخیص داد، میزان اهمیت آن است. تنها حق‌هایی جزء حقوق بشر تلقی می‌شوند که در زندگی انسان‌ها دارای اهمیت و برای همه افراد بشر ضروری باشند. بر این اساس، حق‌هایی که اهمیت چندانی در زندگی انسان‌ها ندارند، مانند اینکه هر فردی حق دارد مجموعه‌ای از سنگ‌های دنیا را برای خود جمع کند، جزء حقوق بشر شمرده نمی‌شود (Campbell, 2006: p 34).

اهمیت حقوق بشر را می‌توان بر پایه ماهیت آن تبیین کرد. چون حقوق بشر ماهیت طبیعی و غیر قراردادی دارد و به انسان بودن انسان مربوط می‌شود و همچنین، نفی حقوق بشر به نفی انسانیت بشر می‌انجامد و نقض آن، موجب تحقیر انسانیت و سلب کرامت انسان می‌شود؛ از این رو، حقوق بشر اهمیت بسیاری دارد (See: Shestack, 1998: p 203; Donnelly 2007a: p 21).

بنابراین، در مهم بودن حقوق بشر نمی‌توان تردید کرد و به دلیل همین اهمیت است که امروزه در صحنه بین‌المللی چنین جایگاهی کسب کرده است. برخی دیگر از ویژگی‌های حقوق بشر مثل جهان‌شمولی و سلب‌ناپذیری نیز نشان‌دهنده اهمیت آن است، زیرا: اولاً، اگر حقوق بشر حق‌های جهان‌شمول تلقی شود که به همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و هر منطقه و محیط فرهنگی مربوط می‌شود، پس نسبت به دیگر حق‌ها که چنین ویژگی را ندارند،

1. Being Important / overriding

اهمیت بیشتری خواهد داشت.

ثانیاً، اگر حقوق بشر به‌عنوان حق‌های سلب‌ناپذیر و غیرقابل انتقال شناخته شود، نسبت به حق‌هایی که فاقد این وصف‌اند، اهمیت بیشتری خواهد داشت.

## ۷. مطلق بودن<sup>۱</sup>

گاهی از مطلق بودن حقوق بشر نیز سخن گفته می‌شود. حال، مراد از وصف مطلق بودن چیست؟ اگر مطلق به معنای غیرمقید بودن به شرایط زمانی و مکانی باشد، در این صورت می‌توان گفت حقوق بشر مطلق است. اما این ویژگی، جز همان جهان‌شمولی حقوق بشر، وصف جدیدی به‌شمار نمی‌رود، اما اگر مطلق بودن به معنای محدودیت‌ناپذیری این حقوق باشد، این سخن ادعای بسیار بزرگ و توجیه آن دشوار خواهد بود؛ زیرا مطلق دانستن حقوق بشر به این معنا که تحت هیچ شرایطی محدودیت نپذیرد، در مقام عمل به تزامم انجامیده و اعمال حق مطلق یک فرد عملاً به محدودیتی نپذیرد با حق آزادی «ب» در تزامم قرار می‌گیرد و در عمل استیفای چنین حقی ناممکن می‌شود (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۱: صص ۸ و ۱۵؛ (Freeden, 1991: p 34–35).

بنابراین، حقوق بشر جز در پاره‌ای موارد، مثل حق کرامت، حق بهره‌مندی از رفتار انسانی، حق رهایی از شکنجه، حق مصونیت از بردگی، حق مصونیت از نسل‌کشی، حق مصونیت از تبعیض نژادی و حق بهره‌مندی از اصول عدالت کیفری (قربان‌نیا، ۱۳۸۸: صص ۴۲۴ و ۴۳۸؛ قاری سید فاطمی، ۱۳۹۰: ج ۲، صص ۸۵-۷۰)، نمی‌تواند مطلق باشد. در این موارد نیز به نظر می‌رسد اهمیت بسیار این حقوق و عدم تزامم مطلق بودن آنها با حق دیگران سبب شده است که مطلق تلقی شوند؛ اما دیگر حق‌های بشری در جایی که با هنجارهای اجتماعی و ارزش‌های اخلاقی یا حقوق و آزادی‌های دیگران در تعارض قرار گیرد، محدودیت می‌پذیرد.

در نظام بین‌المللی حقوق بشر نیز محدودیت‌پذیری حق‌ها به رسمیت شناخته شده است. موارد این محدودیت، در اسناد حقوق بشر به‌طور کلی پیش‌بینی شده است. از جمله ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۴ و ۸ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مواد مختلف میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مانند مواد ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۱ و ۲۲؛ همچنین،

1. Absoluteness

مواد ۸ و ۹ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، مواد ۱۳، ۱۵، ۱۶ و ۲۲ کنوانسیون امریکایی حقوق بشر به تبیین محدودیت‌های حقوق بشر، اهداف و شرایط آنها پرداخته‌اند.

بر مبنای اسناد بالا، اگر حق بشری کسی با حقوق و آزادی دیگران در تعارض قرار گیرد یا با نظم عمومی و اخلاق حسنه جامعه یا امنیت ملی تزاخم پیدا کند یا مانع رفاه همگانی شود، می‌تواند با رعایت شرایط خاص، محدودیت‌هایی بر آنها اعمال شود. این شرایط عبارت‌اند از: قانونی بودن، هدف مشروع داشتن و جامعه دموکراتیک.

از منظر اسلام نیز حقوق بشر نمی‌تواند مطلق باشد، زیرا تفکر اسلامی بر مبنای خدامحوری استوار است. در تفکر خدامحورانه، بشر به‌عنوان موجود مستقل و خودبنیاد تلقی نمی‌شود تا از حقوق مطلق بهره‌مند باشد بلکه آفریده خداوند و وابسته و نیازمند به او به‌شمار می‌آید. در این دیدگاه، انسان هم در اصل وجود خود و هم در شئون وجودی وابسته به خدا است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«ای مردم، شما همه به خدا فقیر و محتاجید و تنها خدا است که بی‌نیاز و غنی بالذات و

ستوده صفات است» (فاطر: ۱۵).

این وابستگی و نیازمندی در فلسفه اسلامی از طریق «عین الربط» بودن معلول نسبت به علت تبیین و توجیه شده است (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ج ۱، صص ۴۷ و ۳۲۹)؛ بنابراین، همان‌گونه که اصل وجود بشر و آفرینش او موهبت الهی است، همه حقوق او نیز برخاسته از اراده خداوند بوده و در اختیار او است که هرگونه محدودیتی ایجاد کند یا آن را سلب کند. خداوند متعال از طریق وحی حدود و قلمرو حقوق و تکالیف بشر را تعیین و ابلاغ کرده است.

## ۸. بدیهی بودن<sup>۱</sup>

گاهی بدیهی بودن نیز از ویژگی‌های حقوق بشر تلقی می‌شود (Freeden, 1991: p 28). برخی اندیشمندان تلاش کرده‌اند تا نشان دهند حقوق بشر بدیهی بوده و صرفاً با تفکر در ذات و طبیعت اشخاص به‌عنوان انسان، قابل درک است (McCloskey, 1984: p 126–127).

اما بسیاری دیگر این سخن را مردود دانسته و شناخت بدیهی از حقوق بشر را نمی‌پذیرند. بر اساس این دیدگاه، حقوق بشر به خودی خود، این امکان را به ما نمی‌دهد که آنها را از دیگر حق‌ها

---

1. Being Self-evident



به راحتی شناسایی کنیم. این حقوق به کمک ملاک‌های دیگر، از جمله اهمیت داشتن در زندگی افراد، از غیر آن تشخیص داده می‌شود (Campbell, 2006: p 34).

برای اثبات یا رد بدیهی بودن حقوق بشر، نخست باید معنا و اقسام بدیهیات روشن شود تا براساس آن بتوان بداهت حقوق بشر را بررسی و ارزیابی کرد. بدیهی به گزاره‌هایی گفته می‌شود که تصدیق به آنها نیاز به فکر و استدلال ندارد اما نظری گزاره‌هایی است که تصدیق آنها نیازمند فکر و استدلال است. منطق‌دانان و فیلسوفان اسلامی بدیهیات را به دو قسم بدیهیات اولیه و ثانویه تقسیم کرده‌اند. بدیهیات ثانویه خود به پنج دسته قضایا تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از مشاهدات (حسیات و وجدانیات)، تجربیات، متواترات، حدسیات و فطریات (حلی، ۱۳۸۵: صص ۳۱۰-۳۱۲؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ص ۲۳۷).

حقوق بشر را تنها در قالب دو قسم از انواع بدیهیات پیش گفته یعنی بدیهی اولی و فطریات می‌توان ارزیابی کرد. چون روشن است که حقوق بشر در زمره دیگر اقسام بدیهیات مثل مشاهدات، تجربیات، متواترات و حدسیات قرار نمی‌گیرد؛ بنابراین، با تعریف بدیهی اولی و فطریات، حقوق بشر را بر مبنای آن دو بررسی می‌کنیم.

۱. بدیهی اولی به گزاره‌ای گفته می‌شود که عقل آن را به خودی خود تصدیق می‌کند و جز تصور دو طرف قضیه یعنی موضوع و محمول، به هیچ چیزی دیگر نیاز ندارد، مانند گزاره‌های «اجتماع نقیضین محال است» و «کل از جزء بزرگ‌تر است».

۲. فطریات به گزاره‌هایی گفته می‌شود که تصدیق آنها به صرف تصور موضوع و محمول صورت نمی‌گیرد بلکه به امر سومی به عنوان واسطه در اثبات نیاز دارد، اما این واسطه نیاز به تفکر و تأمل ندارد و همواره با خود قضیه در ذهن حضور می‌یابد، مانند «دو نصف چهار است» که به واسطه قضیه دیگری تصدیق می‌شود و آن عبارت است از «دو عددی است که چهار به آن و عدد مساوی آن تقسیم می‌شود و هر عددی که چهار به آن و مساوی‌اش تقسیم شود، نصف چهار است».

حال که معنای این دو قسم از بدیهیات روشن شد، حقوق بشر را بر مبنای آنها بررسی می‌کنیم. به نظر می‌رسد حقوق بشر در قالب بدیهیات اولیه نمی‌تواند تبیین و توجیه شود، چون از صرف تصور «انسان» و «حق»، نمی‌توان این گزاره را که «انسان حق دارد» تصدیق کرد. اگرچه در ویژگی اول، حقوق بشر را حق‌های ذاتی و طبیعی برشمردیم، اما اینکه انسان به لحاظ هستی‌شناختی حقوق ذاتی داشته باشد، مستلزم آن نیست که از نظر معرفت‌شناختی نیز با صرف تصور انسان بودن،



حقوق او تصدیق شود؛ چون درک و تصدیق گزاره «انسان حق دارد»، نیازمند آن است که اولاً، استعدادها و نیازهای بشر شناخته شود و ثانیاً، غایت وجودی او و اهدافی را که در زندگی مدنظر دارد مورد توجه قرار گیرد، آنگاه ضرورت حقوقی که انسان‌ها برای رسیدن به اهداف زندگی نیاز دارد، درک شده و مورد تصدیق واقع می‌شود.

اما بدیهی بودن حقوق بشر را در قالب فطریات منطقی که از بدیهیات ثانویه است، می‌توان تبیین کرد. با این بیان که اگر «انسان» و «حق» را در نسبت با همدیگر تصور کنیم، ذهن به این گزاره منتقل می‌شود که «چون بشر هدفمند آفریده شده و برای رسیدن به اهداف زندگی از استعدادها و نیازهای مختلف بهره‌مند شده است، پس به یک‌سری توانایی‌ها و امتیازاتی نیاز دارد که در پرتو آنها به خواسته‌ها و اهداف زندگی دست یابد و حیات، آزادی و کرامت او حفظ شود». وقتی ذهن انسان این گزاره را تصدیق کند، گزاره «انسان از حقوق بشر بهره‌مند است» را نیز تصدیق خواهد کرد. البته بدهت فطریات منطقی نیز با اشکال روبه‌رو است، چون در درون این نوع گزاره‌ها استدلال نهفته است؛ از این رو، برخی آن را به جای بدیهی، قریب به بدیهی تلقی کرده‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ص ۲۳۷). بر این اساس، حقوق بشر نیز قریب به بدیهی شمرده خواهد شد.

### ۹، ۱۰ و ۱۱. وابسته بودن،<sup>۱</sup> مرتبط بودن<sup>۲</sup> و تقسیم‌ناپذیری<sup>۳</sup>

ویژگی‌های دیگری که برای حقوق بشر پذیرفته شده است، وابستگی به همدیگر، ارتباط متقابل و تقسیم‌ناپذیری است (Vienna Declaration and Programme of Action, 1993: part I, Section 5).

این ویژگی‌ها بر حسب دسته‌بندی حقوق بشر به نسل‌های مختلف مطرح شده است.

حقوق بشر معاصر، طیف گسترده‌ای از حق‌ها را دربر می‌گیرد که در یک تقسیم‌بندی کلی به سه نسل حقوق مدنی و سیاسی؛ حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ و حقوق هم‌پستگی طبقه‌بندی شده است. اولین بار این طبقه‌بندی را کارل واسک<sup>۴</sup> در سال ۱۹۷۹ م. مطرح کرد (گلشن‌پژوه، ۱۳۸۸: ص ۷۱).

اما تقسیم حقوق بشر به سه نسل به معنای جدایی این نسل‌ها از همدیگر و برتری بعضی بر

1. Interdependent
2. Interrelated
3. Indivisible
4. Karel Vasak

بعضی دیگر نیست، بلکه صرفاً بر حسب ترتیب زمانی طرح و شناسایی آنها و توجه جامعه بشری به آن، به سه نسل طبقه‌بندی شده است (وکیل و عسکری، ۱۳۸۳: صص ۱۶-۱۵)؛ از این رو، اسناد بین‌المللی حقوق بشر به‌طور صریح همه نسل‌های این حقوق را یک‌پارچه، غیرقابل تفکیک و دارای وابستگی متقابل معرفی کرده‌اند.

در اعلامیه حقوق بشر ۱۹۹۳ وین در بخش ۱ بند ۵ به این مسئله تصریح شده است که حقوق بشر تقسیم‌ناپذیر، وابسته و مرتبط به همدیگرند. این اعلامیه به کشورها توصیه می‌کند که درباره آنها با دید منصفانه و در سطح برابر رفتار کنند (Vienna Declaration and Programme of Action, 1993: part I, Section 5).

به نظر می‌رسد ویژگی‌های سه‌گانه اخیر از نیازمندی‌های حقوق بشر در مرحله عمل است، چون شناسایی و حمایت از این حقوق در سطح بین‌المللی مستلزم آن است که همه مصادیق آن بدون تجزیه و تفکیک مورد پذیرش قرار گرفته و اجرا شوند. اما به لحاظ مباحث نظری امکان تقسیم و تفکیک حقوق بشر، حداقل از حیث اهمیت، وجود دارد؛ زیرا این حقوق با اینکه همه حق‌های مهم هستند، اما مصادیق آنها نسبت به همدیگر در یک درجه از اهمیت نیستند. از جمله می‌توان گفت حقوق نسل اول (حقوق مدنی و سیاسی) حق‌های بنیادین و پایه شمرده می‌شوند که حقوق نسل دوم و سوم برای صیانت از آنها شکل می‌گیرند.

### نتیجه‌گیری

حقوق بشر به دلیل ویژگی‌هایی که دارد از دیگر حق‌ها متمایز شده و امروزه در صحنه بین‌المللی و جامعه جهانی اهمیت خاصی یافته است. برای این حقوق، ویژگی‌های زیادی برشمرده شده است، اما با نقد و بررسی که از آنها صورت گرفت، می‌توان به این نتیجه اشاره کرد که برخی از این ویژگی‌ها با تکیه بر ماهیت حقوق بشر قابل تبیین و توجیه‌اند، اما برخی دیگر به دلیل اشکالاتی که بر آنها وارد است، به صورت کلی نمی‌توانند درست باشند بلکه تنها در معنا و کاربرد خاصی می‌توان آنها را تفسیر کرد.

از جمله ویژگی‌های طبیعی بودن، اخلاقی بودن، جهان‌شمولی، مهم بودن، تساوی و بدیهی بودن را با تبیین زیر می‌توان مقبول و موجه دانست:

۱. حقوق بشر حق‌های طبیعی یا ذاتی‌اند، چون همراه خلقت بشر به وجود می‌آیند و خداوند متعال هنگام آفرینش انسان به جعل بسیط حقوق انسانی او را نیز اعطا می‌کند؛

۲. حقوق بشر ماهیتاً حق‌های اخلاقی‌اند، چون قبل از وضع و اعتبار قانونگذار و بدون ضمانت اجرای قانونی، وجود دارند و عقل آنها را دریافته و به ضرورت آنها حکم می‌کند؛

۳. حقوق بشر جهان‌شمول است، چون جز انسان بودن، هیچ‌گونه تمایزاتی مثل قومیت، زبان، مذهب و موقعیت اجتماعی در آن نقش ندارد؛

۴. حقوق بشر دارای اهمیت بسیار است، چون برای حیات فردی و اجتماعی بشر ضروری بوده و نقض آن موجب تحقیر انسانیت انسان و سلب کرامت او می‌شود؛

۵. حقوق بشر به دلیل اینکه صرفاً به انسان بودن انسان مربوط می‌شود و انسان‌ها در انسانیت مساوی‌اند، می‌تواند از ویژگی تساوی بهره‌مند باشد؛

۶. بدیهی بودن حقوق بشر تنها در قالب بدیهیات ثانویه و از نوع فطریات منطقی قابل تصور است.

اما سلب ناپذیری حقوق بشر به این معنا که در هیچ صورتی نتواند از کسی گرفته شود، توجیه معقول ندارد. مطلق بودن نیز جز برای برخی حق‌ها، قابل اثبات و توجیه نیست. وابستگی، مرتبط بودن و تقسیم ناپذیری ویژگی‌هایی هستند که برای اجرا و حمایت از حقوق بشر ضرورت یافته و از نیازمندی‌های آن در مقام عمل شمرده می‌شوند.

## کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. اسپیل، هکتور گروس. ۱۳۸۲. «جهان‌شمولی حقوق بشر و تنوع فرهنگی». ترجمه ابراهیم بیگزاده. تحقیقات حقوقی. ش ۳۸. صص ۲۵۸-۲۳۱.
۳. اعلامیه اسلامی حقوق بشر، مصوب ۵ اوت ۱۹۹۰. اجلاس وزرای خارجه سازمان کنفرانس اسلامی در قاهره.
۴. اعلامیه جهانی حقوق بشر. مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ مجمع عمومی سازمان ملل متحد.
۵. بادرین، مسعود ای. ۱۳۸۴. «حقوق بشر و حقوق اسلام: اسطوره ناهمخوانی». ترجمه مصطفی فضائلی. مجموعه مقالات مبانی نظری حقوق بشر. قم. مرکز مطالعات حقوق بشر دانشگاه مفید. صص ۲۳۶-۲۱۵.
۶. باقرزاده، محمد رضا. ۱۳۸۴. «اندیشه جهان‌شمولی حقوق بشر (دیدگاه مقایسه‌ای میان اعلامیه جهانی و اسلام)». کتاب نقد. ش ۳۶. صص ۳۸-۳.
۷. جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۱. صورت و سیرت انسان در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم). تنظیم غلام علی امین دین. قم. اسراء. چاپ دوم.
۸. \_\_\_\_\_ ۱۳۸۳. فلسفه حقوق بشر. قم. اسراء. چاپ چهارم.
۹. \_\_\_\_\_ ۱۳۸۵. تفسیر انسان به انسان. تحقیق و تنظیم محمد حسین الهی‌زاده. قم. اسراء. چاپ دوم.
۱۰. جونز، پیتر. ۱۳۸۷. حقوق. ترجمه سید رضا حسینی. تهران. پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۱۱. \_\_\_\_\_ ۱۳۹۲. فلسفه حقوق: حق‌ها (مبانی، ماهیت، قلمرو، محتوا و نارسایی‌ها). ترجمه مشتاق زرگوش و مجتبی همتی. تهران. نشر میزان.
۱۲. حسینی، سید ابراهیم. ۱۳۸۴. «هویت، تفاوت‌ها و جهان‌شمولی حقوق بشر». کتاب نقد. ش ۳۶. صص ۱۰۴-۶۵.
۱۳. حقیقت، سید صادق. ۱۳۸۴. «مبانی نظری حقوق بشر: نسبت‌سنجی ادله برون‌دینی و درون‌دینی». مجموعه مقالات مبانی نظری حقوق بشر. قم. مرکز مطالعات حقوق بشر دانشگاه مفید. صص ۳۴۶-۳۳۱.
۱۴. حلی، حسن بن یوسف. ۱۳۸۵. الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید. تصحیح محسن بیدارفر. قم. بیدار. چاپ سوم.

۱۵. دانش پژوه، مصطفی. ۱۳۹۰. «حقوق بشر اسلامی، امتناع یا ضرورت». معرفت حقوقی. ش ۲. صص ۳۸-۵.
۱۶. الدباس، علی محمد؛ ابوزید، علی علیان. ۲۰۱۱. حقوق الإنسان و حریاته و دور شرعية الاجراءات الشرطية فی تعزیزها. عمان. دار الثقافة للنشر و التوزيع. چاپ سوم.
۱۷. ذاکریان، مهدی. ۱۳۷۷. «جهان شمولی حقوق بشر در نظام نوین بین المللی». فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق. ش ۸. صص ۹۵-۱۱۰.
۱۸. صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم. ۱۹۸۱. الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة. بیروت. ج ۹. دار احیاء التراث العربی. چاپ سوم.
۱۹. طالبی، محمد حسین. ۱۳۹۳. درآمدی بر فلسفه حق. قم. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه با همکاری سمت.
۲۰. غلام، حافظ ناظم ام آی. ۱۳۸۴. «بازاندیشی حقوق بشر در عصر جهانی سازی». مجموعه مقالات مبانی نظری حقوق بشر. قم. مرکز مطالعات حقوق بشر دانشگاه مفید. صص ۷۸۳-۷۹۲.
۲۱. فلسفی، هدایت الله. ۱۳۷۴. «تدوین و اعتلای حقوق بشر در جامعه بین المللی». تحقیقات حقوقی، ش ۱۶ و ۱۷، صص ۹۳-۱۳۶.
۲۲. قاری سید فاطمی، محمد. ۱۳۸۱. «قلمرو حق‌ها در حقوق بشر معاصر: جهان شمولی در قبال مطلق گرایی». نامه مفید. ش ۳۳. صص ۲۰-۴.
۲۳. \_\_\_\_\_ ۱۳۹۰. حقوق بشر در جهان معاصر. تهران. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش. چاپ سوم.
۲۴. قربان‌نیا، ناصر. ۱۳۸۸. «محدودیت آزادی‌ها». در کتاب مقالات (حقوق بشر در جهان معاصر). قم. آیین احمد.
۲۵. کسوله، عمر احمد. ۱۳۸۴. «جهان شمولی حقوق بشر در مقابل تنوع فرهنگی: پاسخی از دیدگاه اسلام». مجموعه مقالات مبانی نظری حقوق بشر. قم. مرکز مطالعات حقوق بشر دانشگاه مفید. صص ۸۱۱-۸۲۹.
۲۶. کنوانسیون اروپایی حقوق بشر. مصوب ۴ نوامبر ۱۹۵۰ شورای اروپا.
۲۷. کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر. مصوب ۲۲ نوامبر ۱۹۶۹.
۲۸. گلشن پژوه، محمودرضا. ۱۳۸۸. حقوق بشر در جهان: روندها، موردها و واکنش‌ها. تهران. دانشگاه آزادی اسلامی. معاونت پژوهشی.

۲۹. مجتهد شبستری، محمد. ۱۳۸۱. نقدی بر فرائد رسمی از دین (بحران‌ها، چالش‌ها و راه حل‌ها). تهران. طرح نو. چاپ دوم.
۳۰. مدرسی، علی اصغر. ۱۳۷۵. حقوق فطری یا مبانی حقوق بشر. تبریز. نوبل.
۳۱. مصباح یزدی، محمد تقی. ۱۳۸۸. نگاهی گذرا به حقوق بشر از دیدگاه اسلام. تدوین و نگارش عبد الحکیم سلیمی. قم. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۲. \_\_\_\_\_ ۱۳۸۹. آموزش فلسفه. تهران. شرکت چاپ و نشر بین‌الملل. ج ۱. چاپ یازدهم.
۳۳. مطهری، مرتضی. ۱۳۷۸. مجموعه آثار استاد شهید مطهری. ج ۱۹. تهران. صدرا.
۳۴. منتظری، حسینعلی. ۱۳۸۵. رساله حقوق. تهران. سرایی. چاپ چهارم.
۳۵. موحد، محمد علی. ۱۳۸۱. در هوای حق و عدالت. تهران. کارنامه.
۳۶. میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد.
۳۷. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی. مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد.
۳۸. نبویان، محمود. ۱۳۸۸. حق و چهار پریش بنیادین. قم. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۹. هاشمی، سید محمد. ۱۳۸۴. حقوق بشر و آزادی‌های اساسی. تهران. نشر میزان.
۴۰. وکیل، امیر ساعد؛ عسکری، پوریا. ۱۳۸۳. نسل سوم حقوق بشر (حقوق هم‌بستگی). تهران. مجمع علمی و فرهنگی مجد.
۴۱. ولمن، کارل. ۱۳۸۴. «جهان‌شمولی حقوق بشر». مجموعه مقالات مبانی نظری حقوق بشر. قم. مرکز مطالعات حقوق بشر دانشگاه مفید. صص ۸۷۶-۸۶۳.

42. Campbell, Tom. 2006. **Rights A Critical Introduction**. London and New Youk: routledge.
43. Donnelly, Jack. 1993. **Universal Human Rights in Theory and Practice**. Ithaca, New York: Cornell University press.
44. \_\_\_\_\_. 2007a. **International Human Rights**. 3d edition. Westwiew press.
45. \_\_\_\_\_. 2007b. "The Relative Universality of Human Rights". Human Rights Quarterly, The Johns Hopkins University Press, Vol. 29, No. 2, p 281-306.

46. Finnis, John. 2011. **Natural Law and Natural Rights**. 2d edition. New York: Oxford University press.
47. Freedon, Michael. 1991. **Rights**. Minneapolis: University of Minnesota Prees.
48. Mahoney, Jack. 2007. **The Challenge of Human Rights: Origin, Development and Significance**. Blackwell publishing.
49. McCloskey, H. J. 1984. “**Respect For Moral Human Rights Versus Maximizing Good**”. In Utility and Rights, R. G. Frey. United Statse.
50. Shestack, Jerome J. 1998. “**The Philosphic Foundations of Human Rights**”. Human Rights Quarterly. The Johns Hopkins University Press. Vol. 20. No. 2. p 201–234.
51. “**Statement on Human Rights**”. 1947. American Anthropologist. Vol 49. No 4. p 539–543.
52. “**Vienna Declaration ond Programme of Action**”. 1993.
53. Weston, Burns. 1984. “**Human Rights**”. Human Rights Quarterly. Vol 6. No 3. p 257–283.

